

وئی گفته که پس بجای از خویش آن خواجگی عمار را من در دی پرستان بوی
 در دیده شهرهای زنی میگشتم و هر چیزی که کودکان از من خواستی که در
 غلامی معنی شری بگویی زیادت از آنکه آنکس خواسته بود و غنی آید
 پر خود را غنیمت بود که وی دهر معنی که خواهی شعر گوید پدر روی فاضل
 بود وقت حرم در پرستان سوزی زوی خواه که این بیت را در یکند **شعر**
 روزی که یغاری گذارد روزی که ان روز دیگر روز بداند نشانیست
 من در وقت گفتیم **و یوم العقی ما عاشره فی مسرع و سائر یوم لشقار**
عصیب **رما لوصول ما دمتا لسعادة فالجی** **بنعین علی لایین**
 و این مضارع طراوی خواستند که عرض کند آب آید با جوی که روزی
 بوده گفته عند المآ فی نهر فوجا که از عمو اجمع المآ یه و هر که
 گفته که گوید که بود در پرستان بیک روی او اخذ نامه گفت برای چیزی که
 من این بگفتم **شعر** **لا ادری لحدی وجهه قر الیل غلامه** **وله لخط غرا**
رستی القلب سهامه **و هر وی گفته که مرا شش هزار شعر نازی پس آ**
 برادران زود چه
 روزی داشت در دست سز دمان و بر پیشین اجزای آن و هر وی گفته است
 که وقتی قیاس کرد که چند بیت یاد دارم از اشعار عربی هفتاد هزار پیش یاد
 و در وقت دیگر گفته است که من صد هزار بیت بنامی از اشعار عربی هفتاد
 وجهه منشاخران بخاری یاد دارم و هر وی گفته که با ملاد بیکاه بفری شدی

این شعر را در دی پرستان
 در دیده شهرهای زنی
 میگشتم و هر چیزی که
 کودکان از من خواستی
 که در غلامی معنی شری
 بگویی زیادت از آنکه
 آنکس خواسته بود و غنی
 آید پر خود را غنیمت
 بود که وی دهر معنی
 که خواهی شعر گوید
 پدر روی فاضل بود
 وقت حرم در پرستان
 سوزی زوی خواه که
 این بیت را در یکند
شعر
 روزی که یغاری
 گذارد روزی که ان
 روز دیگر روز بداند
 نشانیست من در وقت
 گفتیم **و یوم العقی
 ما عاشره فی مسرع و
 سائر یوم لشقار**
عصیب **رما لوصول
 ما دمتا لسعادة
 فالجی بنعین علی
 لایین** و این مضارع
 طراوی خواستند که
 عرض کند آب آید با
 جوی که روزی بوده
 گفته عند المآ فی
 نهر فوجا که از عمو
 اجمع المآ یه و هر که
 گفته که گوید که بود
 در پرستان بیک روی
 او اخذ نامه گفت
 برای چیزی که من این
 بگفتم **شعر**
**لا ادری لحدی وجهه
 قر الیل غلامه**
وله لخط غرا
رستی القلب سهامه
و هر وی گفته که
مرا شش هزار شعر
نازی پس آ برادران
زود چه روزی داشت
در دست سز دمان
و بر پیشین اجزای آن
و هر وی گفته است
که وقتی قیاس کرد
که چند بیت یاد دارم
از اشعار عربی هفتاد
هزار پیش یاد و در
وقت دیگر گفته است
که من صد هزار بیت
بنامی از اشعار عربی
هفتاد وجهه منشاخران
بخاری یاد دارم و هر
وی گفته که با ملاد
بیکاه بفری شدی

این در ایام سابق یافته بودم آن را در حرم
 پس اکنون امیدوارم در بازگشتن آن
 بان جوی خاک در مدام است و بشور
 که آب در شجوی با گروه
 لای احمد اینها احمد اوست که ماه
 غلام آن دوست و در آن کویت است
 که شکانت دلای بنیهای کریمین و

چون از قرآن خواندن با نامدی بدین شدی شش روی و وقت نوشتی و از
 کردی چون از در فارغ شدی چاشنی که با دین شدی و همه روی نوشتی
 و از هر که روی کا رخورد لجنش کرده بود و چنانکه مرا هیچ فراغت نبود از روز
 فراغت من هیچ پسر نیامدی بلکه هنوز در زبانیستی و بدین روی بودی که پس
 بر نشانی بودی و هر وی گفته که بدین در جلیح حدیث نوشتی فراغت نان خورد
 بنوی مادری نان پاره لغت کرده بودی و در دهان من نهاده ای در میان نوشتن
 و هر وی گفته است که حق سبحانه و تعالی مرا حفظی داده بود که هر چه زیر قلم
 بگذشتی مرا حفظ شدی و هر وی گفته که من سیصد هزار حدیث یاد دارم
 با هزار هزار اسناد و هر وی گفته که آنچه من کشیده ام در طلب رسته
 صلی الله علیه و سلم هرگز کسی نکشید بکنان از بدینا بوزن یاد که با زبان
 می آمد من در کوع می رفتم و جزوهای حدیث بنگرانها ده بود قرآن روشن
 و هر وی گفته که مرا آن بخت بر که مرا بول علم آموختن بوده از وی نه طلبت با
 بود که الله تعالی بل بود و حضرت سست مصطفی بل بود صلی الله علیه و سلم و هم
 وی گفته که روزگار من هیچکس آن نکرده که من اگر من دست بر اندام خود
 نهادی گفتندی که آن چلستنا واحدی داشتی و هر وی گفته که من از سیصد
 که حدیث نوشتی همه سستی بوده اند و صاحب حدیث نه مبتدع و نه
 صاحب رای و هیچکس با این میسر نشد و هر وی گفته که پس اسنادهای

کتابت این است
 و هر که از من اسنادش می آید
 از کتابت من جمعی بان در اول اشعی